

- ۱..... بحث تشبیب:
- ۲..... آیا تشبیب جایز است؟
- ۲..... اقسام استنباط فقها از حیث موضوع:
- ۴..... حکم اصل اولیه تشبیب:

بحث تشبیب:

برای تشبیب مقدماتی ذکر کردیم. و انواع و اقسام تشبیب را به این شکل ما تقسیم کردیم. گفتیم تشبیب چند بعد دارد و از حیث هر یک از آن ارکان یا ابعاد مناسب است که تقسیماتش تنظیم بشود. وضعیت مشبب یعنی آن تصویر گر و کسی که تصویر می کند و مشبب است، جهاتی داشت. وضعیت مشبب آن زن یا مردی که تشبیب به او تعلق می گیرد. آن هم تقسیماتی داشت از اینکه زن خیالی باشد، یا واقعی مجمل باشد، یا معین کامل باشد، و تقسیمات دیگر زن باشد، یا مرد و اقسام دیگر این هم تقسیماتی در مشبب بود. یکی هم از حیث مشبب له ما نامیدیم یعنی آنی که نزد او این تشبیب به عمل می آید. که آن هم ممکن است فرد باشد، یا جمع یا گروه باشند. یا اگر در رسانه است ممکن است جامعه ای باشد. به هر حال سطوح آن جایی و فردی و اشخاصی که طرف این تشبیب قرار می گیرند. و تشبیب با آنها منطبق می شود. یک دامنه وسیعی دارد از اینکه فردی باشد یا گروهی باشد و یا جمع زیادی باشد. بالغ باشد، یا غیر بالغ باشد و تقسیماتی که دیروز عرض کردیم. و یکی هم از حیث ادوات

و رسانه یا ابزار و وسایل این تشبیب بود که نظم و نثر و قصه و رمان و اینها از حیث نرم افزاری است. و سخت افزاری هم رادیو و تلویزیون و ماهواره یا فیلم باشد. اینها همه تفاوت‌هایی است که دارد. که از زنی توصیف بکند. این را در تشبیه بحث می‌کنیم. البته از حیث زمان و مکان و اینها می‌شود تقسیماتی کرد.

آیا تشبیب جایز است؟

تشبیب که در فقه به عنوان یک بحث مطرح شده، از حیث حکم خود آن که جایز است یا جایز نیست توصیف یک زن یا مردی و ارائه زیبایی‌های او و توصیف دلپسند از شخصی این در دلیل خاص چیزی به این عنوان وارد نشده است. و لذا طرح این موضوع در فقه از نوع همان دومی است که در سابق می‌گفتیم.

اقسام استنباط فقها از حیث موضوع:

استنباط و اجتهاد از حیث موضوع دو نوع است، نوع اول این است که موضوع هم در خود دلیل به عنوان خودش مطرح باشد. و حکم هم طبعاً در آنجا موجود است. این یک نوع اجتهاد است که این اجتهاد تا حدی آسان تر از نوع دوم است. برای اینکه فقیه ورزیده و کارآزموده ای وقتی که وارد کتاب الصلوه یا کتاب البیع و کتاب الاجاره می‌شود و رجوع به منابع و متون می‌کند و اینها را هم دسته بندی کرده و موضوعات مرتبط هم جمع شده در یک جایی همان کاری که مرحوم صاحب وسائل رضوان الله تعالی علیه انجام دادند. خوب می‌بیند که در مورد خیار عیب این ده تا روایت است. موضوع عیب و معامله امر معیوب که موضوع است. این در خود دلیل مطرح شده، حکمش هم خیار است، اینجا حکم وضعی است، یا اگر بگوییم جواز فسق و حکم تکلیفی است. این هم هر دو در دلیل می‌رود و مراجعه می‌کند. و استفاده می‌کند. این همان اجتهاد نوع اول است که موضوع هم به عنوانه در دلیل مطرح شده است. و حکم بر آن مترتب شده و فقیه هم در اینجا کار نسبتاً آسان تری دارد. و الا خود این کار هم کار دشواری است. برای اینکه خود این موضوع را باید همه روایاتش را جمع کرد و مراحل اجتهاد را باید طی کرد. اما نوع دوم که قبلاً عرض کردیم این بود که موضوع به عنوان خود او در دلیل مطروح نیست. به حیث إذا راجع الفقیه المصادر و المنابع لا یجد الموضوع بعنوانه موجوداً بالدلیل. و به عنوان خودش چه این موضوع عنوان خاص باشد یا عام و کلی و ثانوی باشد. ولی این در ظاهر دلیل پیدا نمی‌شود. این حکم را از اینجا می‌گیرد. ولی موضوع اینجا نیست. موضوع را فقیه در اثر ممارست در امور خارجی و مواجه با جریانات عینی و عملیات خارجی فقیه موضوعی را پیدا می‌کند. و این موضع را با توجه به پیش فرضهایی که اجتهاد دارد که منابع ما نسبت به همه موضوعات شمول دارد. و لکل واقعه حکم. ولو به عناوین عام و ثانویه ولو به اصل عملی، از این باب آنوقت موضوع را عرضه بر منابع و قواعد و اصول فقهی می‌کند. از باب این است که لکل واقعه حکم. از باب اینکه منابع فقهی ما و کتاب و سنت و مسائل فقهی پاسخ به همه پرسشهای فقهی هستند. اینجا جایی است که با

شماره شصت:

صد تا عنوان دیگر باید دست و پنجه نرم بکند، ببیند این کجا قرار می گیرد. مصداق چه چیزی قرار می گیرد. مشمول چه عنوان کلی قرار می گیرد. این در واقع نوع دوم است که عرضه موضوعات است از بیرون بر متنی که البته مشمول دارد و ظرفیت بالایی دارد. و اگر دقت بکنیم نهایتاً این موضوع هم در درون متن موجود است، منتهی مخفی است، واضح نیست. اگر همینطور برویم سراغ متن معلوم نیست برسد. بعنوانه به وضوح موجود نیست. بلکه وجود این موضوع در متن به خاطر این است که مصداق یک موضوعی است، یا ملازم چیزی است که در متون وجود دارد. و به صورت واضح اولیه در متن نیست.

گاهی یک موضوع در فقه هر دو حیثیت را دارد یعنی هم خودش به صورت رسمی و بعنوانه در لسان دلیل آمده است. و در عین حال مصداق یک عناوین دیگر و قواعد کلی دیگر هم است. مثال اولی را که موضوع کاملاً عنوانش آمده، مثل سجده سهو این سجده سهو موضوعش و حکمش و همه چیزش آمده است. نوع دوم مثل موضوعاتی مثل تشبیب است که اینجا بحث می کنیم. که موضوعی است که در هیچ دلیل روایی به عنوان خاص خودش نیامده است. نوع سوم تلفیقی است یعنی موضوع هم در ادله آمده، ولی در عین حال نمی شود به آن اکتفا کرده، برای اینکه خود موضوع مصداق یک چیزهای دیگری هم است. مثل بحث تشبه زن به مرد و امثال اینها که در تشبه مرد به زن هم این عنوان در دلیل وارد شده بود. و لذا باید برویم ادله را بررسی کنیم و ابعاد آن را تشخیص بدهیم. و با قطع نظر از این تشبه مصداق بحثهای کلی تر هم است. مثلاً لباس شهرت هم است. و عناوین کلی هم هست. و لذا است که آمده و از طرف دیگر همان مصداق یک قواعد دیگر هم هست. یک عملی ضمن اینکه خود این در دلیل آمده، در عین حال مصداق چیزهای دیگری هم می شود. مثل اینکه غیبت گاهی مصداق چیز دیگر هم می شود غیر از عنوان خاص غیبت که آمده است. مثلاً ایضاً می شود اگر نگوییم ایضاً در مفهومش اخذ شده است. یک چیزهایی هم که در مفهومش اخذ نشده، باز هست که به نحوی ملازم با آن است و باید آن را هم در نظر گرفت. و لذا فقیه در هر یک از آن دو قسم اول و دوم حتی در قسم اول هم همیشه باید توجه به عناوین عامه ای که ممکن است علاوه بر عنوان خاص با آن ارتباط پیدا بکند به آن هم باید توجه داشته باشد. و لذا اجتهاد در قسم اول هم اینجور نیست که کاملاً بگوییم روایات مربوط به این موضوع را جمع می کنند. تصمیم می گیرد و می رود. همزمان باید یک نگاه و بعد دیگری هم داشته باشد که شاید با قواعد دیگری هم قصه مرتبط باشد. که آن موجب می شود که وجوبش و حرمتش تأکد پیدا بکند، یا نکات ریزی در قصه پیدا می شود که مجمع هر دو بحث است.

بحث تشبیب از نوع دوم است یعنی بر خلاف تشبیب و تزیین که به نحوی از قسم سوم است نه از قسم اول یعنی از آنجا هایی است که هم عنوانش آمده و هم ارتباط با عناوین دیگر پیدا می کرد. تشبیب در روایات و آیات به

مفهومه چه به این واژه یا واژه نظیر و مترداف با آن مطرح نیست. و لذا می شود اجتهاد از نوع دوم که موضوع را ما گرفتیم و عرضه بر متن کردیم این همانی است که فقها انجام می دادند. این عنوان چون در دلیل نیست باید ببینیم مشمول چه عنوانی است که این کار را حرام بکند.

حکم اصل اولیه تشبیب:

علی الاصول باید بگوییم اصل در آن این است که جایز است. پایه اولی آن این است که مباح است. حداقلش این است که به عنوان اصل عملی الاصل فی وصف الغیر و بیان جماله و اوصافه سواء اوصافه النفسانیه و فضائله الروحیه أو شمائله الجسمیه أو اوصافه فی ملبسه و مرکبه این اصل اولی الجواز است. اصل اولی اباهه ظاهری است که اصل عملی است. بعید نیست که اگر دقت بکنیم، حتی یک عنوانهای کلی هم پیدا بکنیم که به صورت اصلی مثل باب تزین و تسخیر طبیعت خلق لکم ما فی الارض از دلیل لفظی داشتیم. ممکن است دلیل لفظی هم پیدا بکنیم. منتهی چون فقها کار نکرده اند به بیان جامع و نگاه کلان باید کار بیشتری کرد. اصل اولی جواز است. به استناد اصل عملی و ممکن است به اصل لفظی هم دلالت بکند. اما این وصف جمال حدود و قیودی دارد گاهی از اباهه بیرون می آید، می شود حرام و گاهی هم مستحب می شود. و گاهی هم واجب و مستحب می شود، مثل وصف جمال باطنی و حتی ظاهری و اولیای الهی اینها می آید به سمت وجوب و استحباب یعنی توصیفات ظاهری و باطنی که موجب جذب دیگران به سمت راه حق می شود. و شیفتگی آنها نسبت به اولیای الهی می شود. این یک بخش است که راجح است. یعنی توصیف جمالات چه جمال باطنی، چه جمال ظاهری که موجب شیفتگی انسانها می شود و اصلاً شائبه های شهوانی و شیطانی و اهریمنی در آن نیست. و این مبنای تاریخ نویسی بزرگان ما بوده و مبنای روایاتی بوده که در شمائل و اوصاف ائمه و اولیای الهی می آمد و آثار تربیتی فراوانی دارد. در مورد خود فاطمه زهرا سلام الله می گوید که حضرت راه می رفتند مثل راه رفتن پیامبر خدا، یا در سخن حضرت زینب می گوید گویا که امیر المؤمنین زنده شده بود و اینطور سخن می گفت. توصیفات جمال باطن یک فصل است و خیلی نیکو و مستحب است و گاهی واجب می شود. توصیفات جمال ظاهر هم یک فصل دیگر است که گاهی راجح می شود. و این یک بخشی است که توصیفات ظاهر و باطن است که راجح است. یک بخش هم توصیفات است که مذموم است. این توصیفات مذموم ده دوازده تا قاعده کلی دارد که در مکاسب آمده و آقای خوئی هم تعدادی آورده اند و آقای مکارم و دیگران هم آورده اند. حضرت امام این بحث را ندارند. و ما مقیدیم که نظر امام را همه جا عرض بکنیم. هم به خاطر عمق و اصالتش و هم به خاطر جوانب دیگری که در حضرت امام است.